

بعد از آمدن آن حضرت بر آن که جمال بزرگ امرات کرده بود و هر سطحی از آنجا تزیین دادند و کجی ستودار بود
 دردی را ازین عادت نیداد و فرغی که بخدمت او شرف بود چون کردند فهم سید محمد صیقلی را در خود را
 از جانب کجی و حرمت به علیا سید نیست و امانت کردم و جریع وطن نمودم در این راه کجی از جهات از وطن
 است عسکرات که کرده در خود داده که محمد قریه همسر از دست او در غیر هم نشسته همسر از چهار امانت
 خند نموده صیقلی از در و جوی صیقلی خان حاکم صیقلی آنها را جسر نموده اند این جهت که بزرگ کردم بدست خود شد که در خانه
 حقیر رختی و تقصیر از حضرت اعلیٰ بیکر زده یعنی بشمار غارت نمودند محمد مذکور در این جهت که حقیر ازین سببی بود
 بجز صیقلی در آن روز که بخدمت از اتباع ندان باشند که چند نفر در آن وقت همسر نموده در آن کردی حاکم گفته
 که است در آن خبر باشد گفته رفتند از زلفای خود و هر دو یکدیگر در دم نفرستند در آن ما در آن حاکم گشت
 در آن روز که تفرستند که علیا بگویند ما با بسیم کسی تفرغ از غایت بر اینها زده محمد اداری کی از حکام شرع است
 رفتن قریب مجربین را اگر نماند ولی درین دنیا حاکم صیقلی سزول ریش از در جمله بریزد مضرب گشت و بگویم
 محرابین را در محضر حضار و همسر را در وقت با آنها صحبت کرد و چون تفرستند که نشان را امانت کنند لذا حکم
 با فرجشان که همسر خود و حقیر را خدمت در کردید با فرس بر کرده بخشود و بهم جریع وطن نمودم در این وقت ما در وقت
 سبب شد که هر یک از آن چون از سفر رجعت کرده در آن محضرشان تفرستیم سعی مضایح در اینها است که بعضی
 سبب میگردد ستودار داشت فرزند زاده که در کودکی او تفرستاد در آن راه سبک نمان بود و او ایضا که دیده بصیرت بیعت

بود در آنها اشفاق و تعاریر محلی را می نمودم که هرگاه کسی طالب آن باشد بی مجامع و نه با یا صواب باشد در بصیرت فرودند
 بسبب این و هم تسلط تقدیرند در زمین بود که مردن در سر دور یا زود قیاس را که در قرآن کرده اند و در آن
 وصایت بجزند محلی را با جز خیر رجوع وطن با رفت مردم به سید محمد مکرر صیقلان آمدند هم نظر مردم ساقی با
 زود نظر مردم بزرگ محلی شمول بود و در آن استوار و جمال بخار و در ظاهر و بطنان کلمه منور فوق هر خود که شهن
 ساقی که می بود آن که در جانب محلی را که در شهادت است و در زمین و کنگ تمام نصیرات با که محض است
 شمرس حقیقت و ترجیح بود که محلی باشد در تمام در هر پیشته و ظاهر و نمود سنگیت این کی ذرات نقطه بود
 در آن بتمام در در آن است بیایم و گاه نیست سنان مظاہر الهیه سید در زمانه مکر خوارق عادت شده
 در شبها بر فطایر تنگ سنگیت مد تا صدی از زندان آمد که رجوع نماید مدد خرج او در صیقلان لوح
 منبع در حال تمام شد و محظنا لکمه رسید نایت برید و فصیح شفقانه آن مرا مدب نمود و بد جزیر
 حرفیه سرور ششم و بعضی شمر سوال مردم حورب شد که گانه شان آیت در سال فرمودند و معلوم شد در آن
 محلی رسید محمد و تا بهین سنگیت از خراف قول بود در هر درگیر بود و چون زمان هجرت حال تمام رسید
 سلطان عثمانی پیش از طلب نمود که تشریف ببرد بسلاسل بعضی الراج در هر دوران لدان نازل در
 عهد مدینه زخمیه در حورب سوال مرفوع شیخ سلمان براد او را آوردند با صیقلان و مبرج شده که فرمودند
 کشتی بزرگ که حرکت بازگشتها صندره نیز محول میزند و در افردینه زخمیه کثیر قطب سوزید و نهی از خوف

دیده تر از سخن و بگویم مردم شده و نظمه که ساندین سره فری و صد لید از جا برآید نه سید تا صبی از خوان خرم
بجود صفهان نزد شیخ بقره در روح ایران بسم زب کرده شده بود در طاعت بخت شهادت در باره زود
که مکر زواج بود رسید که در یک طرف دیگر شده بود در وضع بخت شهادت در باره بخت که اینها
دین ضایع شده اند شیخ بزود سمهد ساق الکر را که فتنه لول را بر پا کرده جنفنا نمود با خوردنش سخت و
میزان ضرره را که بیچاره ش بر زده حصول اللولم اخرا نمود و زود بخت که در صد وقع وقع بخت بر زود تیری نمود
که حضرت با تصد طبع شود در صورت بخت نماند بی را در زود بخت نموده و هر یک نزد جان در زود
نه جان را بزم نشاند که بخت پذیر بخت و کسب بخت در زود و مصلح را سنی نمودن بسیار بی دل و زود
مشه در خانه که در حد ام خود بخت که در صبر بر زود و لوله شهر زود که خدا بخت که سیاه را خط زود بی را که در زود
بخت شده که زود بر خط زود یا نه جا که در مجلس بود ششام را بگرفت و زود نمود که این مجلس شروع شده بود زود
صبر و اخلاص در زود گشتم چاره صیت انا بر بیده گفت میردم در حال نهان شرم یا در جهنم گشتم در حال پیش زود زود
شهر پیش از است رفتم شهر یعنی زود حاتم که طبع شده معنی شده یعنی زود زود و جمع کشری را زود که در حال یک
بسی را ذکر نمود هر یک از جا بر افش سیاه که زود زود نگینش به طیرف بود شیخ زود هم سر زود بن ششم و
گیشند بی سکیف و از شام سیدی چیده سوم شده گیشت بن است شده جمع شیر حسن نمود روی
شیخ زود حاتم ضرره و مراد در لولم زود زود بخت که شیر را شیر بر زود زود هم زود زود اگر شیر بود روی زود زود شیخ

شده عذاب سداب نمودند همیشه که در راهها رو میگردانیدند و با او بود در چنین حالها کسی نمیدانست
 سر راه هر کسی حاجت نینمود و در نمود در میان پنج سرباز که در راه که هر کس فریاد و زود میآورد در آنجا فرود آمد
 از در سلطان رسید محمد ز محمد سن را با حال مطرت لعلان فرستاد و در فرشتان از شدت زحمت و نات
 نوزد یکا در راه در شهر گمان و یکی در زمان طران بعضی را در مجلس صیقلان نگاه داشته و باقی را در دست حال غضب
 و مردم به اوصاف که برین در وطن خویشان بیست بنیاد و فرزندانش بریده و کله لایع نمود و گفتند در این چهار نمود
 بر سر راه دور گردانیدند بعضی را در میان قریه جویبار کردند و چنان مردم آنها را حرمی کردند که فرشتهای حضرت را
 بحجت تندیب تفریه کرده اند و میگفتند به مردم که فرصت نیندند و در بعضی زحمت چند نوزده را کردند و کسی را
 که طران کردند در شهر گمان در جهت و از در صیقلان و کین دست ریزه داشته است نوزده چهار سر و برید حقیر در آن زمان
 که حضرت را چند حرس نوزده بعضی از صاحب در صیقلان در خانه کی از جانب مردم و چهار کمال حد و تفریح که سزین را
 چند نوزده چنانچه در قریه در خانه او میزی شده در خانه حقیر کتاب تبارین و پنجاه و در آن نوزده با حضرت ایضا بود که خدمت نموده
 کرده مردم نوزده شهر تقسیم کردند و شیخ از نیش حقیر تبارت سحر و بعضی که در آن سلسله آمدند که حکم جدید میاید و در راه رسید
 میکنند باری و حجت چون علاج هر سز که که داده و در خانه او نوزده خواهرش نمود که گوید چون شهر تبارت را
 پیدا کنم که همچان نوزده حجت باشد بنام رستم در فرزند بر سرین شهر حقیر خط نمودم اگر مرده دخی و در شهر تبارت امر
 و سب نوزده چون در نوزده که کسی با تبار که از شهر برین نوزده در حد تبارت که اگر کسی تبار که نوزده کرد و نوزده نوزده

رفیق تیری در دست ابا صفیان حساب تا ببرز کاظم اخری سلطان شهید چون مطلع شدند درین کیفیت بعضی از
 اصحاب شریعت زنده صحت و دوز در جمع صنفان در فرورد ماه مال بود فرستادند شب و روز شرمندیم چند روز
 در منازل خورشان ساکن بودیم بعد بحسن تری حساب سلطان شهید پیرن رفیق آدمی با مال بود در همراه نمودند تا آنکه برسد
 که شنیدیم دوازده روز اسلام بعد از شدم حیرت یافتیم که چگونه که حساب را با یک در آن درین ساکن
 نمودند رسیدیم منزل کاتبان و روایت با یک شدم که سخن میگفتیم که سبب استم حساب از شدت سردی
 تر از آنچه میادری در میدانم عاقبت چه برسد دریم نظر بکنده در روح ذکر فرستاده شد با خود فکر نمودیم در این فتنه
 چه فتنه است چنانچه در روح با یک هم که در جواب عرضیه حیرت که در درین من صحبت مرفوع شیخ سلمان ادرال ششم
 در آن روح در دله اسلام تعمیر رسیده ذکر فرستاده فرموده اند که در ۳ و قد رجع النداء فی هذه الشجرة المباركة التي رفعت
 علی جبل المنک وان هذا الفتنه عظیمه از قول من است و مکن ما سئل له بان لا یقطع علیک هذا الروح المرسل انیر بکرم
 لان طیر العنسنه قد طارت عن نظر القضا و کذا کتبی فی الامر من قلم الله القدر انیر اسلطان الناس الیوم الخیر
 با خود گفتیم نهایت دین است که بر بنیه من نظیره اما بان من استم حرف را بر خدایه که در پیش روایت کرده است و
 اگر بر بنیه بنظر اعلی در حرف از فخر قبر است من حرف نیست حضرت اعلی اما اول و العابدین فرارده اگر
 بر بنیه بان فرج شده حضرت امی بر بان راستی نمک قبر اول در خسته در جناب این احوال گفتار بودم که نظر حریف
 بعد از تمام که در حرف کل است شیخ تصریح کرده که از خدا و اعدای حیرت بیج قبی سوم نمود اگر در پیشه باشد تا آنکه

در اوج حال قدم که در میان سعادت از بند نازل شده چنانکه گفتم که میرزا حسین مرعوف بعد از
 قائم مقام حریت از آن گشت و کین همه این احوال بقیه خطبه بگویم که یکی در تمام الکافه زود تا که گفته خبر رسید
 که جمال قدم اظهار در فرموده و یکی معاوضه از کاسته و دعوی وصایت یکینه جمیع حجاب تحریر و پیش من بنگار
 در شب طینان با غم رس از حجاب کبری منم دم در جوی را کشیده و تمام محمدر زده بپند و زنی در محراب
 فردت سوزن گشته در تیر او نام سر لایق آب انگاشته و تابع سید محمد صفهانا و جعفر کاشی و شاهان
 در کبر و فرود رویت شدند و قدر از کده حرم عرض یکی در قصر و انفضال رسد در سارک صاوه که در پشت
 فخر بارک رسالفت با خود در مرقم کرده و حرم منزل ششم رسیده از منزل بیجا در حجاب و پیش رسید که
 اگر فتنه سیر داده سفر نماید بروج در میان هر کس که بخوابد غیر صفهان و اولاد بهان ممن بروج در میان سکن گشته
 میرزا حسین که گفتم که میرزا بارک بر غنوت بجهت تسبیح از در و چون در کج میت نقطه اولی هم در اوج
 نازل شده بود دست نر از زده فرود و کج میت نیز ششم و تسبیح شعول و در دیار زمین رده رساله
 تمام و به من سر زرد اما محمد علی صفهانا که شانه و دستهای ستم در شان هم کیفیت هر خبر یکی در امر شوقی
 رساله از تیر فرود زده بد فضلی از ایشان رسیده که مقبول حضور واقع گشت اشی و شکر از حدی و است رساله
 در شبانه هر که سفرنا چنین است بس برگاه طلعت اعلی او کرده و در طاف هر نور چو در قیوم آلا و عده فرموده از

و از آن خبر بزرگت و غریب و سال آمانت نموده و آذوقه است حضرت ای باب در حق در بیان بیخ و کثرت که در وجه است
 و بیست بعضی از اینها می آید و تسبیح از تیر فرود و کج بجز آن رساله (۱۲۸۵) جنر باغ در بیخ شهادت سببین هر که سبب

استه میان بجهت ظاهر نمید و آیت را بخورد میان سیرتند که این تفسیر غیر باشند چنانچه استه می بینی که در قصص
 این همی مذکور سیرتند اهل بازرگانی و همچنین نشانده میان سیرتند سعادت کلمات میان و فرقان رسا ز کتب قدر را در جری
 تعال منقن کمره و یاد آورده مشربان و عبادت قیوم الاسماء این است یا قره این لاجل بیک مسرت علی الام
 لان الناس فی سکران من سکران لک الکرة بعد بده الدرره باحق الاکبر بناک فافهم من سیرتند علی قدر اسم الاکبر
 فی الظهور الاکبر لیمیزن الطورین فی سینا غده مطلع رشخ من ذلك التور المہمین الجراء ما دون الله الحکیم و هو الله قد کان
 علیک الحق علی الحق حیفا . . . نظر و سیرتند در خطه اول تفسیر سوره توره که اول کتاب است که نازل فرموده و در
 میند اسم بان و لبر بیان ظاهر شده و در سیرتند الایا ایها ان طرین الی ملک الرقات المشرقة من شجره
 انزله فی صفحات الریح ذلك الكتاب ان اتقوا له و صمتم و لا تقرؤا اذا تقرؤا و اذا تقرؤا فادعوا له و اذا تقرؤا فادعوا له
 فی حق الظهور فایا کم اذا عن الیک فی ارض العما و صاحب الطیر فی حوالهوا و شهن الطاوس غده مطلع الرطان فیک
 غنت الرقا بالثنا و صبت النار بالضیا و طلع الفجر بالبیضا و استقام علی لیس نزل الحجر فایا کم ایاکم
 یا اهل السیاب اذا نزلت الاث من شمس البهاء و دلت الدلاله من صماء البیضا و حکمت المرآت فی وجود
 الآیات بالبداهه فیند زوال النقطة مسطقة لثنا علی بطور سنا بالثنا الحجر فانا اذا احشربین یدی الله و
 قوا حسی الله لا اله الا هو انا بعد انا الیه را حنون و مثل ذک فلیعمل العالمون و همچنین در خطه اول در سیرتند
 سیرتند و الجهد الذي نزل الحكم بیکون علی ظرف خضر فی احد الملکوت ان ان یقول علی شئ لیمیزن

عند طرح شمس البها من وراء مظالم يم القضاء لكل الفجار من اهل الفرور عن اناخبار من اهل الفرور ولعل من
الكل في تلك الغنة العما. الدهاء العيا. البكاه الغراء الصيدا البهنا. الظلم. حكم البدا. بعد القضاء والاداء
في نفس القضاء. ربحين نظركن. بروقي كدين سده طور سيزينه. درسته تسع زر ظور بان اول وريان
عربا در واد سارس سيزينه. تم الخامس من بعد الغسر فلتقو من اتم حكلم اجمعون اذا تسمن ذكر من نظيرة
باسم العالم فتران من فرق العالم والقديم ثم في سنة التسع كل خبر تدركون ثمانية ورتبع منع كخطاب
ميرزا عبدكريم عليه السلام الملك القديم است سيزينه من اول ذلك الامر الى قبل ان يملك تسعة كينويته
المخلق لم يظرو ان كل ما رتب من النطفة الى ما كسونا نجا ثم صهر حتى تشهد خلق الاخر هذا لك قل تقبلا الله
احسن العالمين واشهد ان فرق العالم والقديم عدد تسعة ذلك ما يكلن الكينويات في متاعا عن ذلك
فرق بين كل عظيم عظيم ومنها في كتاب غر حفيظ ذلك ذكر انه من قبل الى بعد حين ذلك ما تكون من قولكم ذلك
الى ان تغزلن لاجل ولا قوة الا بالله العلي العظيم قوله حديث انه ذلك ذكر انه من قبل الى بعد حين اشارة
بانه ما يعلمن بناء بعد حين است له حين نصت وثبت است وبعده حين سنة ط مثله شيخ عظيم
عليه السلام من الرب الكريم خطاب سيزينه فلتستمكن باقد اعوس الله في البيان تشتمن ثمرات اتم بها الفخر
تلك ثمره اثرت في الراوا افلا تشكرون ان يا عظيم ما شهد على انه لا اله الا انا العظيم الامم وقادنا
سلي ابر عظيم تعال الحمد لله الذي قد هداني الى ما قد تحلى له من عبده انه قد ار تدبر به امانه وعتاد من قبل

عین اندی نه جنباک مهر حق یعنی علی البیان تسعة فاذا قل تبارک الله احسن المبدعین و جنباک من قبل
 قبل الطایر یعنی ان یظهر فی الروا اثنین آیه من خد الله فی کتاب عن الالبین تل احدھا صحیح النبی ثم الآخر ابن علی
 امام حق رفیع فقد اطلعناک علی احدھما واستمع فی الارض حتی یطلعک علیہ علی ما ینجین عن الله ربک
 رب العالمین و در کتاب ہما در بسم جہل نیزینہ بسم الله الاصل الاصل الی ان قال و نہ ما جنباک
 من قبل بان قبل بلوغ النطفة الارثہ فی الاحام الامکنیہ قبل التسع قبل صین یعنی ان یتعکس عن المرآتین لان
 من اول البدیع الی ذلک الحین ما ولد بعد ما قضی سنۃ اشهر الاصحیح النبی حسین بن علی فقد اطلعک الله علی ارضہ
 و استنبی عن الآخر فی البیانین حتی نستخرجہ عن غیبہ لکن کن فطانا فان ہذا دلیلہ الفطرہ لا غیر و در رفع رفیع
 مناط منشع ہفیم سیرہ و تحفظن مرآتہ و تشوقہ و لتکون لہ نصارا و ارسلنا یشرق من اثار الازل فانا لانا
 لجبین و استنبی عن مرآتہ از فری بعد الاولی علی ما قد علمناک من قبل فانا لانا قادرین و ان تعلمن ما قد ذکر فی کتاب
 من قبل علی ان یعرض عنک قبل صین و در تمام دیگر در سنہ ثمان کہ بسم لہ ظہور باشد خبر بدہ از ہای حضور
 کہ تتراد من در سنہ ثمان ظاہر شد و ان ظہور در سنہ تسع و در سنہ ثمان ہر دو درین طلعت آمد سر ظاہر شد اول
 در سنہ تسع و بعد از ہذا در فرمودہ و ہمزہ وقع از جہاں در ہشتہ خرفنا بنصین لنبہ شد تا ما ترفر فرمودہ و از
 در اسلام بیہ قرین کند چنانچہ در فرصفحہ قال ذکر فرمودہ از و بعد از مرصحت شمول شد بہر بہر عباد
 کہ ستہ نزد درازای ہم ظہور و چون سنہ ثمان شد فرمودہ حسین فرمودہ بعد از قائم نم و آن سنہ ہجرت کبری بود

که بعد وی در عالم روحیه از عجز فرزند با همه سلسله که میان آن عالم را فرا گرفت و بطلد
و حاکم بر جهان که صفت آن قهر است در هر صفت بزرگی روح علی که حاضر شد خاشع و خاضع شد
تا رسید در مشی نه سخن اگر در مشی دیار و قبحی ملا در از وقت باستقامت تمام اظهار فرمود
و اگر لفظ استغاثت محکم بتری نظر کن در عبارت که در کتاب سها میرید بسم الله الاستغاثت
قل الله یعلم ما فی البیان و بما فی قضاة الله لم یحط بعد احد الا الله بنعم ادقوا علم الحروف و هم یحیی السیوف
تا در سیر بر و کن الله ان یصبر ان یکمل اسم المستغاث فی البیان انتم الی علی ما یکن ان یستعرجون تستعرجون وان
یظن الله امره قبل ذلک انما کل به یؤمنون و انما کل به یؤمنون انما یظن الی صحت و دنیا فاذا شهدنا مثل تلك الآیات
ینزل الله من لسان ذاعلم حکیم یشهد انفسا علی انه لا اله الا هو ذلک تا قد وعدنا الله من قبل فی البیان انما کل
به یؤمنون و اگر کلمات حرکت است چهارم در هر دو در هم است نقل کنید نظر در باب
نیم از واحد سوس در جهان فارسی و سوزید آیات الله در غیر نقطه شمال است و ظاهر شود پس اگر آیات حرکت
هم است در کتب و همانست آنچه خداوند غیب شهادت داده عمده زیرا که رب اعلی تصحیح فرموده بلکه
حرکت من است در سینه و در ظاهر است و خود در تصریح نموده این مطلب در استیقامت و بحسب فرموده در
که عمل این سبزه بخود هم که بظهور آید کنند و باطن نوزد چنانچه هم می بینی بسیاری که در تعلق میباشند و با وجود این
میزینند من نظریه الله آیات در شناسید پس معلوم است که آیات در همین است که در تجویز علم سیر بر

که مراد از عجز شکر از ایمان مثل آن الی هر کلامی که استلاسه و بجهت این تعریف از سفر در این جهت بیرون
 کرد و چنانکه در بخش سابق ضمن وقایع سال ۱۲۸۵ آوردم و چهار فتنه تبعید و بر سر گردید و چون بنام در این
 تذکره عثمانی گرفت از برادر شرافت رفته اند و شرافت بسیار بختگر که تا رسیده نام در شرف است
 ابراج و ایات در برستی در درستی برداشت و سال ۱۲۹۱ در مصر آنست داشته طرف صدور ابراج ایلی
 و نامر انجام دستور و نذر مطهر بود و در سال برگرد اوقات جهالت این مقصد یافته در حدود مصر و فیت قرار گرفت
 و در او شش عاصفغانی زوجه پیش را که خرد زاده علی اکبریم فرط صفتها نامی است الکر بوده در بغداد وصلت کردند
 با فتنه آن حس الامر اتفاق عامد خود از مصر با لقب شرافت میاورد و در طائفی رخسار حول عرض عظمت
 انگشت بسیار در کتب و مجروحات ابراج و آثار که نگاشته زینا بحال رعایت صحت و اطلاق باطل نیست
 در آن سنه از حروب شیر با کار خلیفه از دست که در حکام و ایات کتاب استطاب زین سنه از حرم
 صادره از لسان ایلی را جمع در این که بعد از مطهر و منتشر گردید در بخش ابراج بسیار صدور یافته در انام زین المین
 خوانند و در مردی میل ابراج در زمانه لهنظر و تسلیم و کثیر المراج بود و مجاورین در ازین حکما لطائف و ظریف سخنان
 پرسته تبسم و شاد شند و کفایت بر طایفه کثیره ندر از در فیا این در میان است در شهر آورد آورده از درونی
 محمد جبرئیل سر از شرف بصرای از قصر ایلی ندر کبر حضرت عیسی عظیم رسیده بر سینه و بکعبه ساکن در آنند

شکست بود و در این بین ...
 مشکت بود و در این بین ...
 مشکت بود و در این بین ...

عرض کرد محضرش بسکیده به پندم آدم شوند و نه قسم خوردند که نشوند و بعد از غیبت شمس جمال اهل بیت در سنین بمان
 اند. حضرت علیه السلام با نیت خیر در دنیا حکامان برقرار و مورد الطاف شما گردید و وقت سن ستمی در
 در سنه ۱۳۲۲ هجری باقی نماند و این مصیبت از قلم مبارک حضرت علیه السلام در ذکر صورت
 نازل گردید بفرموده اللهم یا الکریم و یا الودیع و یا الودیع و یا الودیع و یا الودیع و یا الودیع و یا الودیع
 فی تمجیدک و تقدیرک کما اتعاج الی سواد ذرک و اتصاعد الی علو الکشاف در نفسی عجزه عن
 ادراک کند لایه من ایاتک کلیم جبریه ذلک جمیعاً بهماک و صفاتک فالعقول اذا عجزت یا الی عن
 عرفان لایه من شهادت تشعیر فی فضائک ایاتک کلیم تسبیح ان تدکر کینونة شمس مع ظهور انوار انوار
 للعقول فی تکلیف و النفس اذا ذهبت عن ادراک قطرة من بحر برادر کلیم الکتبانه فی الایات
 من محیط ادراک بسط انوارک فالعقول یا الکریم و الودیع و الودیع و الودیع و الودیع و الودیع و الودیع
 الا فہم ما مره عن نظیر ان فی روح و عدیمتک و عرفان لایه من آیات و صدیق داننی لهذا الضعیف
 عهد بذا الخط بحسبم و اتی لهذا العبد المنقذ و السبب السبب ما الی ان اکتب رجس علی عترة و صحاب
 و ذریع جیبی تراب رحمة فردا میدک و اقول رب رب ادراک عند التضرع الی رب جبریتک
 الی صرة و در جیبک الخاضع غفور و رحیمک بخاتم سلطان رحمتک الذی غفر لک و جنته لک
 و ارتضیت لرحمتک و انماک رب رب ذنوبی عند تلج صبح و صدیق داننی لهذا

عند تملح حباب مطحون برهبتك وامن بك ربنا بك عند طلع فجر العرمان وضع سدتك عند
 شروق الزور الايمان واقبل الى حماك الاعلى عند بزغ نور الهدى واحتل كل بلاه في مرطه من
 شر الاعداء الى ان يحجم عليه الله خصماً لمحبة لعلتك الزور فاضطر الى الهجرة والجملا الى رضى لطف
 فتحمل كل كرب وبلاء حتى وصل الى نعمة كربلا رضى صميرت بدبا عطرة من الضعفاء وتغطر درجانها بمغبات
 ريشة ضيئة تثيرت من نار سيدة الشهداء ثم مكث يا الهى ربته من الزمان وادوة من الاحيان قتل الى
 الزور وجبك اب طقة من بحال الابن وقبض نار الهدى من الشجرة المباركة التى صلها مات وفرعها
 في السماء واتبع ذاك بتبليته يا صحت بها نار محبتك في الكبد والاشاء وسرع الى عتبةك العليا وقام
 على ضدك كفل القوي ولدرك المصيرين بديك في الزوراء وهو يا محبتي برصل تحرير لاياتك من
 العدة الى المشاء يتقرب اليك وتضرب الى باب رحمتك ويحياك الى حماك رضى الى ان
 باحرت يا محبتي بتقدير منك من تلك البقاع الزوراء الى المدينة الكبرى ومنها الى رضى لسراش تعة الارباب
 ومنها الى بده البقعة المباركة التى امنت عليها في الزور والارواح فوقع ذلك الحجر المحجور سريراً من الزوراء
 الى الحيداء وماكس في سبيلك الدائمة الدوام والبلية لعظمى وكان في خلال الاسر سلة تغربت جاء
 ربات الارواح المرسله الى كل انحاء ثم حضر يا منان ما دنت الى يد المحن الذي شاع وزرع ذكره
 حسن الاناء بين الردى واستجار في حوزة ربك الاوفى تسمى فضلك الاوفى وتغفل سيرة امرك كفل بته

علیا وکان یحیر ابانک فی الصباح ونبس حتى کانت عیناه ودر تخت نامہ بارہین عظمہ وبلغ من العمر عتیا
 فلم یفتر یا اسی رشتہ میں فی خدمتک ولم یتداون یا مجربہ طرفہ طرف فی عبدیتک وبعیدک لکل نقصان
 ونبس الی عظمتہ جلالک ورسوخک الی ملکوت جلالک ورضن ایاہ فی شرفیائک وادعا بملکتک وادانتہ
 ربانک و بیان محبتک لسانہ و قدیمتک الدینہ و عزیمتک الیابہرہ و عفتک الزاہرہ حتی شہرت فی الاغواق بالانقہ والوقا
 و تبتاس انور ان شواق فی يوم ایشاق ہشاق الی ملکوتک الی اسی در صیغبتک الی اعلی و قال در کتب یا جابا بک
 و در جنی الیک و اجر ذہن حرور و صحت کبری و یقنی الکاس عاتقہ بصدیا لقا و طیرت الی ذکر الذی فی العزیز علیہ
 فی جننتک الی نبی فاجبت الی دعا و صحت سماجات فی فتح الصیال علیا و در جنتہ الیک بوجہ تشریح نور العفیل
 و الاعطاف رب رب اکرم و الثوی و الغزال لہ الذی و در خدمتک صدق و اول من مرنا مبارکنا فی شہد اللہ تعالیٰ حتی
 ینتسب بک ہذہ انور یطعنک الزہراء الی ہر ذی بس لہ منقہ و وفق الذین کمل ذنہ منہم قرۃ بعینہ و فکرة
 من کبدہ علی ان یقتنوا انہ من بعدہ لکن انت اکرم الی الی اب و انت انت العزیز القوی المستعان مع
 و در ہر ہش میرزا نور الدین و میرزا میرزا کہ با خط زبنا و قبل غنایت حضرت علیہ السلام بیت الروح ہستعال و زہرہ
 عائد بہ زمین برقرار کشت بہرہ پریش شہری کشتہ زہرہ سمینہ در گشت و اما غائد کشت ایویہ زمین و در وطن
 بہرہ انور و در رجال مصروف و در شہدا سرزب لیل کشت بہرہ میرزا شرف بن میرزا علیہ کھنڈ
 ناسیہ عزمہ و علم زینہ سیاہ و صہبان عراق عرب فرد و ازین مغربین در ایمان امر بر علی مقدم و ہم آیدہ

سپس از هجرت صاحب زین از تخت اباد نسبت قرضات عماد و رقبا خصمنا محمد بن صفهان رگ عقد کرد
 دهن نموده سال ۱۲۸۰ آنست که اباد و حقیقه کرده تزییح گردید و سلم و فضل و تقوی و وحدت خط و حسن جلاش
 قلب امانی بر او و شغل کتب و ادبی و تعلیم و تدریس پرورش و به تخریب و کفار و تسبیح کرده با بر عادت سعادت
 در ضاع و کفار و عیبت گماشت بسیار را در قصد و زواجی آهسته سخت و کتب و آثار بر رویه استنسخ همیکرده و اوج و
 آیات بر تبر و فضات خوند و بیکدی زین و پدرش که گذشتند پرورش از قیود آرزوی یافته برای تسبیح و تعریف
 سردار بر گرفته و پشت تا که ملائی قصه تعاریف این فتنه ز جا نشسته و در آن تکلیف کرده قصه قتل نموده و امانی
 قرض که بشنیده و لاجرم بر آن تکلیف شده روزها در دهه سر برده بشمار و خانه های زمین بشمار گشت و در حقیقه محمد بن
 شدت و سرور کس نسبت کرده نشسته خوش روز و حکمت و در شرفی در پیش گنیت برود گنجه از آنجا
 به نیتان شرف و جندی در پیشی نیز اگناه مرخص نموده صفهان کرده تسبیح پرخت و در سال و شهر و زواجی
 به نیت اقام کرد و در ای بسکه نشسته شود عماد کلاه سدل رختند در قری و قصصات ترویج صفهان قلب و عقل
 و علم و جلاش و گماشت خود و برود و با خط و بنای نسخ و هم گشته لایت و ذرات بسیار کاتب نمود و سال و نهم در و در ایست
 این گماشت و با خبر در دهه سال ۱۳۰۶ از ترویج شهر صفهان گشته نیز را رضی از شریفین را از بن مردم حکمران
 مشایخ و سر و میر و ظل سلطان مکالمات تسلیفی داشته چرت کرد و حکمران مطلع شده فرمان قبض داد و لاجرم
 نزد حیدر گمشدگان که در بیم دریا گرفته و در حجب سرور شیخ محمد بن محمد بن ابی زین و شب صورت و تعقل نموده و امانی آنچه نوشته

دانشمند و حیدر طریح و در دست خسته شکسته دیدند و بر حدیث و سوره خوانند و آنچه از سخنان و آثار باقی مانده در جمله
 در آن وقت مطیع و گویای بخشید و در روز محمد در آن سهدم گنجد و در حقیقت در معنی حضرت سال مکرر واقع شده و در
 حین شهادت قرب شصت سال در سن بود و پسری از وی بر جای نماند دیگر میرزا محمد باقر در ایام آنست

ضابطه میرزا شرف از علمای درک بسعین عالمین در محکم مینویسد ایشان نیز در حاج از صحنان شریف و ملا در راه میر چشید
 و نیزه ایشان هم ایشان در ششم تا شکر که در سیه مصطفی شیرینده آورد و از آنجا در کشته شکر کرد که در بسعین صحنان در دست ایشان منزل بود و در آنجا
 محکمیت تمام در آن روزهاست که در آن محکمیت ثابت از آن منزل خود بنده دیده شده که همیشه در شرف بیعی در آن روز
 که پیشتر بر آن روز در بسعین که تمام شانه روز در آنست بنای پشاور در می و پسری کرده جان در دامن تازه در هم کرده که جمال شرف و دیگر
 خیت راه افتاده و کار میرزا در سخن از قرآن در تمام عوالت مردم بیدار عوالت ایشان ممد و خوشگام ششم میرزا باقی
 در صحنان در بسعین با کبر که کمالست میگردند از حق خوشتر خوشتر که در آمدند و در ده او خود میگردند ایشان روز با کسکه صحنان
 در آن روز شهادتشان با جمال جرئت و شجاعت تمام عیان در شرف و خود بر این وقت و عبادت در دست ایشان شد
 بطریق شریفه عظیم در صحنان جدا نموده و بعد از آن در علمای در آن شانه خسته تا در آن روز با مردم در ایشان در ده روز از خانه برون رفت
 در ده در چشمه قرمان خسته قرآن عظیم بر ایشان سجده قرآن میکنند و در آنجا صاحب کلام که قضا در طرف عبادت شده در میرزا در آنجا
 سنجای بارگان رسید از خوزه اغیاره و هر که تمام مکتوم در مردم از لندن جواب مینویسد که در بعضی وحدت و خود با فرزند خود در محکمیت
 رعایت حاج شیخ محمد تقی حکم قدر بطور از طرف علمای صاف میزد و صاحب میرزا شرف در در بیان شده در آن تاریخ صورت
 شده با ایشان در ده در محرمی در ششم رانده و بعد از آن در شرف و کمال حوق با شرف عظیم با چند دیگر هم حاضر میزد و این شهادت
 صاحب میرزا شرف در نه صورت شهادت گشتم زیرا آنکه حضرت میرزا را بگریز صاحب میرزا به در آن در آن صحنان ایشان گشته
 در خط بجا به میرزا شرف در سوره سوره و در روزها سترال گونده و در آنجا در آن روز که در آن وقت در آن روز در آنجا
 از میان و نهاد بر دست علمای آنست که در کبر این شهادت قرآن بگردد مردم در آنجا حوق سترال از سترال ایشان غیانه شادان
 جواب قدر آن کرده بگریز و غریب تر است هم بر جا گشته با کسکست در آن وقت عبادت آن در جمیع احوالات همانند صحنان

در صحنان است و میرزا شرف

میرزا اسحاق خلیف ایلیان، امرای آذربایجان و بعد از مرگت این آخرین پسران بقیه افشار که دست از حرمه و درود و کشتید و صلح
 باغ و قصبه و قدس و نخل و درخت شده. شهادت کرد و رعایت خانه فرزند بی بی این از خانه گرفتند بدو دست
 فرجالت درخت در سال ۱۲۰۷ زیارت محضر این درخت شسته عدت کرد و چون در اوج و در حالی خوردند بین
 لقب شربت یافت و بعد از غروب جانب این آتش و خدمت نسبت به حضرت علیها فدوت کرد در سال ۱۲۱۵ تحریک
 این آتش کیم غل سلطان محمد حسین مرتب شد و بی کسی برده بخت بود که خانه شش زینا کرده در آنجا زنده زنده با او
 سنگش را جسد را که ضرب کردند و با خرمه سنی جرم گرفته زنده خورد و هائی را سوزان طهران آورده با نادر از خسته که در میان
 در او آید و هم در آن بشمار گئی محسوس بود و خطبات بیانی نمک بود که شش بیانی طهران شمشک کردند و آن آتش باز
 ضد او شد و در آن خسته با صفهان آورده غل سلطان در او این شرط است و در آن بیانی شمشک و در شمس است
 در مسند حق کتب و اراج در آتش را که زنده دیگر با شمشک نیز رعایت میفرستد سال ۱۲۲۵ در گذشت حسب الوصیه در
 خانه آتش با در بجهت بیانی مدفون گردید و خانه از در و بر سر راه و شرح و حال سلطان و شهیدان انقضا را در طی شهادت سخن
 ساق آوردم و در آنجا علی که کیفیت شهادت را نیز شرح ایچا منمن و قیامت سال ۱۲۸۰ گشتیم حواله غیر بود
 و محمد حیدر و وفات بره سطلتیت در بلاد چهارم است نمود و تحقیق خان می مرتب منعصب اثر در کتب او با دست در آن
 و تمام قری ستم و قدی بیکر و در بی نیز جانش در امانت و ولایت کرده با نرا گشت و جمیع نصیحت و زنده و ولده از حق
 جریه جان آرا و در حال تهدید نمود و له نمره از وی حاصل نشد در مرتب بر آن ترتیب بر جای نبرد در سطلتیت و در حرکت در آنجا

انام درمی گردان گرفت در ستر قتل عباسعلی داده قیمت خمر و بیهوده گرفت و درجی که بشود سرحد شده و به
 صد و قتر حیران گردند و او با جری دانسته مدفع مرزی قبل از برزی پر خشت دریم شمی سخا سر قیب در چه
 به ستر خویش رفته سر برید و ز خانه بیرون دوید و در شمال دانست که خمر خرمین در بین قفسیر ریهای ماند
 و چون روز شنبه مردم بنشاند که در دست قاترا خرمین شناخت و پدید آمد گشته خمر را در او به دست
 و چون صبح را در و سبگان تعقل گردند از دست تعقل است چون در کمال تعقل و در وطن عباسعلی بودم
 سخا پیش با خستند و در او است یاد و در او ال بیجا روند و بشمار روز است رکنند و در قلم و غیرت شفت
 و عسرت داده بودند و له عباسعلی تبریز رفت و به خرمین سر راه والی از بهمان که فرج سخت بود و سرت
 تعقل سخت بود و در شمس روند عیانت کرده حکم گرفت که فرج سخت آباد از غیرت ابراش بر آمدند و چون
 رگشته با بودگی با به دیگان شغل شده و در دزد چندی حکمران قصه که نیک نفسی صالح بود تفسیر یافت
 و صاحب شیخ محمد باقر محمد (دوب) نفسی نقد از حکمران صنفان صاحب بران سپر حاجی قولم شیرازی گردانده
 در بار راند نسبت که از حکمران جدید قصه عباسعلی را طلبه و لاجرم عباسعلی با دستگیر کرده با صنفان در حبس
 نمودند و با شیخ محمد مذکور نفسی نقد از حکمران گردانده تا حکم داد و مورد در محبس سر آمدند حبسش با پای تا پرق
 کشیده و بنده چشند در بار چنانکه که حبس در زندان روز بطرح نهاد تا در حبس تنای قلم بر زخمی در زندان
 در فتح عیلم آ تا رسید محمد امام جمعه کما شکیان خود نبردستاد و حکم داد که هر کس مخالفت کند بزنده حبس در زندان

و احترام کفن و دفن نمودند و از چهارمین بهتان گفتند حاجی عبدالرحمن کبک صاحب معرفت نورد و چندی در طبرستان رحمت و
 فدویت ششال محبت و ملاحظه در جنبه ماندگاری یافت دیگر از توابع ^{شمال} اردوستان مرکزی پر جمعیت و
 رای دین فتنه شد و چونکه در بخش سوم آوردیم آقا میرزا احمد علی از بقعه بسف قندمان زمان و نیز
 ملا علی اکبر و آقا میرزا محمد علی و آقا میرزا ابراهیم زشت بربان است داشته و میرزا فتحی خود بر زنده
 میرزا احمد علی از ملکین و محرمین شنبه محبت در این حال این پیغمبر است و در طابا نند و با فقه طرف جهات و
 اهلکات آن در گشت چنان خند مروتی مسر که که چون شیخ سلمان شهر اروج این با کاتب میرزا علی از فوج
 آورد زمار این را بر دیده گشته هر زشت در خطه میرزا علی و فی نهاده و در این یک بنده حجبی از حکمت در است
 حقیق از راهی از اصحاب نام گشته داشت شیخ را پسند نیامده باری معارضه و مناظره کرده و میگفته میرزا فتحی در وطن
 رایت رفته اراغی شده و در اروج آنگه نهران و لقب فتح عظیم مغز گشت در تری سال ۱۲۷۹ بنده تن از پان
 در این بنده و شفته کام دل از حضور در محضر این گرفت و بی گرامی با خود داشته تقدم کرده پس از عورت وطن
 از راه این شش زشت و غالب الی قریه اب الراجی از اردستان در فتر این قرار گرفتند و میرزا فتحی بهای خود
 کامر شده و اراغی بسیار خطاب بوی صدور یافت پس از دعایش مردم شری ازین و حکمیر تبریزش و اردو آوردند و این
 بها جبهه و اقبال تبرستان نهران اباد اردستان و دره دفن کرده و منشر آه سید شهاب و خاندان و بعضی نام فتح عظیم
 شهر و مغز در گراجهای شهر اردستان میرزا رفیعا از ملکین محرمین در بهمان این همیشه خاندان وسیع و جا بر گشت

ایستاد در پیران سید بابا که در آنچه در ایچدی قبر تیره کعبه شمال دوازده روزی سزاوار سبقت بود و من در
 جانب لوله کردم که در آنجا مانده هر که از با میر بر او برایش بیاید و باغ کنم که در عیش نشوند و آنروز جمعی ازین
 نام در پی برد و با سید حسین با چار با حاله کار بسوی زرند رفت پس از چندی در طهران در مدرسه دارالشفا است
 حسته با ساریف با بهر جهت گرفت و ایامی در وطن زیسته گشت نهای صفار در کجا گشت در کاری کفایت
 از سرور متعصبی و اعدا لرزه و اظهار فتنه نمود و بیکه شمه و از در حال این از افس ننداد بدین و طایر ایران بر تو
 گفتند عاقلانه در پیوسته رفت و دم بدم استغراق سجیات آهسته در سرت صبههای مغزیه گشت تا در عهده زمام اختیار
 دقت از دست برد و زرش در حدود متی عظیم نماه مجمره که نسق با محمد رضا قباد شیرازی است قرار گرفت
 و پیوسته در روز نموده که محراب حسینی می بکشد پیش قدم کرده و زنی است عایش با قبول فرزند زرش فرستند
 و ستوداری از حدیث و فوکه شروه حضرت از مرکبات حضرت و هیاه نموده در نهال که حال ای می ضربین با دست صبر
 و مغزیه نموده ستوداری از حدیث است برت گرفته روی بود کرده است ره فرزند که نزدیک آمده قدر عادل نماید
 با نهایت خضوع و خشوع اظهار داشت در تناسل الا مخصوصه روحیه در دم و حال ای قبه القبه در پیش را فرخستند
 و غیر از ماده مغزیه می چشاندند و در اسکون و قرار نهد و آن فان حال فدی بهش شدید تر شد و بهانه
 و ایامه در بیکه ای کرده در جمع حساب با بزرگان بر آب می می خوردند و صحر مدب مت عظیم کرده با عاقله پیش معروض
 بودن خانه را صادر کرد و در آن غره چنانکه در بخشش می آوردم سر خود را بر روی و در بخشش الهی گردید و